



لحظه یی چند با نویسندهٔ فرا دست داکتر ببرک ارغند

چندی پیش، در جریان کنفرانس باشکوهی که در شهر زیبای "بن" تدویر یافته بود، چشمم به نویسندهٔ رمانهای پر آوازهٔ "پهلوان مراد و اسپه" که اصیل نبود و "کفتر بازان" افتاد. خواستم با ایشان صحبتی داشته باشم. داکتر ببرک ارغند را خیلی صمیمی، بزرگووار و مهربان یافتم. خواستم به بهانهٔ تهنیت گفتن رمان جدیدش - سفر پرنده گان بیبال - گفتگویی با ایشان انجام بدهم. پیشنهادم را با جبین باز پذیرفت؛ اما شرط گذاشتند که وقت کنفرانس را مد نظر داشته باشم.

گفتم :

" فقط یکی دو پرسش . "

موافقت نمودند. در گوشه یی، پشت میزی نشستیم. و من قبل از مطرح کردن پرسشهایم، چند قطعه عکس یاد گاری از ایشان گرفتم.



رمان "سفر پرنده گان بیبال" را که تازه خریده بودم بالای میز گذاشتم و به عنوان نخستین پرسش از ایشان پرسیدم:

"به نظر من شما با نوشتن این رمان - منظورم «سفر پرنده گان بیبال» بود - نشان دادید که در عرصه رماننویسی کشور فرا دستترین استید؛ خود شما در این مورد چگونه میاندیشید؟

با تبسمی پاسخ دادند:

"این درست است که رمانهای "پهلوان مراد و ... " و "کفتربازان" مورد پذیرش، قبول و حتی تقدیر خواننده گان عزیز و ادب دوستان محترم کشور قرار گرفته اند؛ اما در مورد رمان "سفر پرنده گان بیبال" - چون تازه از چاپ بیرون شده است - تا هنوز نظر خواننده گان و سخن سنجان گرامی را نمیدانم. اینکه خودم در مورد پرسش شما چگونه میاندیشم، پاسخ دادن به چنین پرسشی به نظرم گران میاید. فکر میکنم قضاوت در چنین موارد بیشترتعلق میگیرد به خواننده گان، سخن سنجها و منتقدین آگاه کشور. آنان بهتر میتوانند سره را از ناسره جدا سازند."

گفتم:

"البته در صورتی که با واقع بینی عمل کنند و خاطر دوستیها و رفاقتهای قدیمی و گاهی هم خاطر بعضی ملحوظات دیگر را در نظر نداشته باشند."

به عنوان تایید سر جنباندند.

گفتم:

"به نظر من عده زیادی از صاحب نظران و ادب دوستان پیرامون رمانهای "پهلوان مراد و ... " و "کفتربازان" در نوشته های خویش ابراز نظر نموده و آنرا ستوده اند و به نظر بنده این تعداد ابراز نظرها جهت تعیین مقام یک اثر آفرینشی کافی است. عده کثیری نگاشته و یا گفته اند که چنین رمانهای جالب و دلچسپ تا کنون نخوانده بودند. - البته منظور آنان از داستانهای وطنی خودمان بوده است - عده یی هم سخن از اشک ریختن شان حین مطالعه این رمانها زده اند. من فکر میکنم که یک اثروقتی خوب بوده میتواند که اثرگذار باشد، که با معیارهای داستاننویسی برابر باشد، مردم آن را بپذیرد و مورد پسند آنان قرار گیرد و این رمانها دارای چنین ویژه گیهایی هستند. نی آنکه یک داستان را با نوشتن تقریضهای مطول و پیچیده و گذاشتن دنده پنجهای گرانجان و ثقیل بر خواننده بیچاره تحمیل نماییم. قضاوت ما خواننده گان چنین است."

گفتند:

"در این مورد با شما موافق هستم."

از ایشان پرسیدم :

" شما از میان این سه رمانی که در غربت نوشته اید کدام یک را بیشتر میپسندید ؟ " پهلوان مراد . . . " و یا " کفتربازان " و یا " سفر پرنده گان بیبال " را ؟

پاسخ دادند :

" رایۀ جواب به چنین پرسشی ، از سوی من ، در مقام آفرینشگر این آثار ، یک کار دشوار است . "

و ناگهان از من پرسیدند :

" شما ، در جایگاه یک روزنامه نگار و خواننده این آثار ، کدام یک از این کتابها را بیشتر میپسندید ؟ "

پاسخ دادم :

" رمان " سفر پرنده گان بیبال " را تا هنوز نخوانده ام؛ اما در مورد دوی دیگر دو پاسخ دارم . پاسخ اول رمان پهلوان مراد است و پاسخ دوم رمان کفتربازان به نظر بنده ما تا کنون رمانهای به این سبک و روش و زیبایی نداشته ایم . من فکر میکنم که رمان نویسی با خاطره نویسی و گزارش نویسی فرق دارد . داستانهای شما با اصولی که شما از آن پیروی کرده اید جایگاه ویژه در ادبیات داستانی کشور ما دارند . شما از عنصر گفتگو به صورت بینظری استفاده برده اید . کاربرد ضرب المثلهای بسیار دقیق و به جا بوده اند ، میدانم آدم اولترزبایی کدام بخش این داستانها را تعریف نماید . مقدمه ها را؟ ، تنه و نتیجه ها را؟ ، اوجها و یا گره ها و گره گشاییها را؟ . در این رمانها خواننده سر و کله راوی را نمیبیند . آدمهای داستان خود شان دست خواننده را میگیرند و با خود به عمق داستان میبرند . واقعا همه و همه چشمگیر ، زیبا و بینظیر نگارش یافته اند . "

گفتند : " این لطف شماست . "

پرسیدم :

" درونمایۀ رمان " سفر پرنده گان بیبال " از چی عناصری ترکیب یافته است ؟ "

گفتند :

" در این قصه ، تراژیدی یی در یک متن تاریخی مورد مطالعه قرار میگیرد . این کتاب تصویر گر تار و پود روح انسانی و بیانگر تأثیرات متقابل وقایع بر یکدیگراست . این اثر نمایشگر رابطه ها ، اختلافات ، غمها و شادیها ، امید ها و رویا های عده یی از بخت برگشته گان میهن ماست . چخوف نویسنده بزرگ روس روزگاری گفته بود : " تنها انعکاس حقایق زنده گی بشر میتواند نام هنر به خود بگیرد . بدون انسان و خارج از منافع او هیچ هنری وجود ندارد . هنر نغمه یی است که برای بشریت سروده میشود ، اهرمی است که بشریت را به جلو میبرد ، انعکاسی از واقعیتهای

زنده گی اجتماعی مردمی است که هنر مند در میان آنها زنده گی میکند . " سفرِ پرنده گانِ بیبال " از چنین یک درونمایه یی برخوردار میباشد .

پرسش :

" اگر اجازه بدهید میخواهم بپرسم که تحصیلات شما در کدام رشته است . بعضیها گمان میبرند که شما داکتر طب استید ."

پاسخ :

" من روز نامه نگار هستم و از سی سال به این سو به این کار میپردازم . در همین رشته درس خوانده ام ."

گفتم :

" من چند جایی در باره شما خوانده ام که شما کارمند شایسته فرهنگ جمهوری افغانستان و داکتر ژورنالیزم میباشید. اگر غلط نکرده باشم یکی دو نمایشنامه هم نوشته اید ."

گفتند :

" بلی ، شما درست خوانده اید . من نوشتن دو نمایشنامه را تجربه کرده ام و یکی از آن نمایشنامه ها (مردان مسلح) توانست که توفیق روی ستیز رفتن را پیدا نماید ."

دیدم سوی ساعت خویش نگاه میکنند .

پرسیدم :

" استاد محترم ، لطف کنید و در باره داستانهای چاپ شده خویش به خواننده گان ما چیزی بگویید ."

پاسخ دادند :

" از من تا کنون سه مجموعه داستان کوتاه ، پنج داستان دراز و سه رمان به چاپ رسیده اند ."

پرسیدم :

" رمانهای تان چی حجمی دارند . منظورم تعداد صفحات آنهاست ."

گفتند :

" رمان پهلوان مراد 427 صفحه، رمان کفتر بازان 450 صفحه و رمان سفر پرنده گان 465 صفحه دارد؛ مگر به نظر اینجانب، حجم در آثار آفرینشی اهمیت زیاد ندارد. مهم این است که یک اثرهمانگونه که شما گفتید «استه تیک» باشد، شگرد های داستاننویسی را در خود داشته باشد. به گفته بعضی از بزرگواران، ایدولوژیک نباشد؛ اگرچی به نظر من آثار داستانی سچة غیر ایدولوژیک افغانی یافتن همچون در جستجوی گل نی بودن است. "

پرسیدم :

" فلم "لحظه ها " را از روی کدام داستان شما ساخته اند ؟ "

پاسخ دادند :

" این فلم به اساس داستان " تک مرمی " اینجانب توسط سینماگر چیره دست کشور محترم واحد نظری ساخته شده است که در زمان خود بیننده گان بیشماری داشت. "

به عنوان آخرین پرسش :

"میشود از داستانهای کوتاهی که در غربت نوشته اید نام ببرید ؟ "

پاسخ :

" داستانهای کوتاهی را که در غربت نوشته ام با داستان " شهر شکسته " آغاز مییابد و با داستان " مرغ آمین " انجام. و در فاصله میان این دو داستان، داستانهای " و سوم اینکه "، " سایه "، " کلید هفتم "، " آیینه و خنجر "، " یلدا " و " شراره " را نوشته ام .

دیدم کسی صدا یشان زد : " منتظر شما استند ! "

فرصت را غنیمت شمرده رمان " سفر پرنده گان بیبال " را باز کردم تا چیزی به عنوان یادگار برایم بنویسند .
در پشتی دوم رمان نوشتند :

" به دوست عزیز و نازنینم کبیر جان بارکزیایی تقدیم شد .

ببرک ارغند

23 جون 2007 "

به من وعده کردند که در فرصت مناسب گفتگوی گسترده یی باهم داشته باشیم .

پایان